ZENDEGI-SALAM
زندگی سلام
ضمیمه روزنامه خراسان رضوی
شنبه • ۳۰ تیر ۱۴۰۳
۱۴ محرم ۱۴۴۶ • ۲۰ جولای ۲۰۲۴
شماره ۲۱۵۴۰
۲۷۵۹

قهرمانی برای تمامی دوران

۳۰ تیر ماه سالروز شهادت عباس دوران است، مردی شجاع که از دیوار آهنین آسمان بغداد، با پرواز ابدی‌اش عبور کرد تا قهرمانی باشد برای تمامی دوران

پرونده

فرزند فصل زیبای پاییز بود، ۲۰ مهر ۱۳۲۹ بود که عباس به نگاه مادر خندید، کوچه‌های شیراز شاهد قد کشیدنش بود، وارد دانشکده خلبانی شد و پس از موفقیت در دوره مقدماتی به آمریکا رفت. با آغاز دفاع مقدس ۱۲۰ عملیات موفق را تجربه کرد که در نوع خودش یک رکورد بی‌نظیر بود. عملکرد او چنان موفقیت‌آمیز بود که توسط صدام برای سرش جایزه تعیین شده بود. میزبانی اجلاس غیرمتعهدها که به عراق سپرده شد، صدام رجزخوانی می‌کرد که هیچ خلبان ایرانی جرئت حضور در آسمان بغداد و ناامن کردن آن برای میزبانی اجلاس غیرمتعهدها را ندارد. عباس تازه پدر شده بود. امیررضای ۸ ماهه در آغوش پدر بود که برای ماموریتی که احتمال بازگشت از آن خیلی کم بود، انتخاب شد. نگاهش را از پسرش دزدید تا اراده‌اش برای این عملیات سست نشود و رفت... پالایشگاه بغداد را که بمباران کرد؛ هواپیمایش هدف اصابت ضدهوایی دشمن قرار گرفت، عباس همیشه می‌گفت نمی‌توانند من را دستگیر کنند، به کمک خلبانش اجازه ایجکت داد و خودش با جنگنده در مسیر هتلی که محل برگزاری اجلاس بود رفت. سال‌ها بعد این سرباز شجاع به میهن بازگشت. ۴۲ سال پس از آن روز سراغ فرزندش رفتیم تا از دلاوری‌های پدر بگوید و خاطره همرزمانش را با هم مرور می‌کنیم.

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

آیا عسل فاسد می‌شود؟ ۲
طلاق به‌خاطر مقایسه همیشگی با باجناق ۳
نتیجه جنجالی صدها مطالعه؛ موفقیت شما را شادتر نمی‌کند ۳
طنز | شاعر شدن فوتبالیست‌ها در فصل نقل و انتقالات ۴

نمی‌خواست دلش بلرزد

در سحرگاه روز عید فطر و در آستانه پرواز به‌سوی بغداد وقتی بچه هشت ماهه‌اش گریه می‌کند، صورتش را از او برمی‌گرداند تا تردیدی در دلش ایجاد نشود. در همان واپسین لحظات خداحافظی با همسرش اتفاقات ناگهانی رخ می‌دهد که عباس می‌کوشد تردید و دودلی درون خود ایجاد نکند.

روایت امیر سرتیپ خلبان حسین چیت‌فروش

پشت‌میز نشینی مرگ من است

وقتی قرار شد به پاس کاردانی‌ها و جانفشانی‌های مکرر، از پایگاه هوایی بوشهر به تهران انتقال یابد و در ستاد عملیات نیروی هوایی خدمت کند، همسرش فوق‌العاده خوشحال شد و او را تشویق کرد تا هرچه زودتر برای انتقال اقدام کند، اما او در دفتر یادداشتش در همان تاریخ جملاتی نوشته که نشان می‌دهد قهرمانی چطور شایسته چنین شخصیتی بود: «باید با زبان خوش قانعش کنم که انتقال به تهران، یعنی مرگ من. چون پشت میزنشینی و دستور دادن برای من، مثلِ مُردن است.»

مقدمه‌ای برای فتح خرمشهر

در آستانه عملیات بیت‌المقدس، دشمن دست به تحرکات گسترده‌ای زده بود و مرتب نیرو و تجهیزات به جبهه‌های جنوبی ارسال می‌کرد، لذا از سوی نیروی هوایی تدبیری اندیشیده شد تا ضربه‌ای کاری به دشمن وارد شود. به همین دلیل بعد از کسب اطلاعات لازم و تهیه نقشه‌های پروازی، تصمیم بر این شد که در یک عملیات گسترده هوایی، عقبه دشمن از جمله نفرات و تجهیزات آن‌ها از ارتفاع بالا بمباران شدید شود. در ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰ طرح آغاز شد و دوران به‌عنوان لیدر یا همان فرمانده دسته پروازی انتخاب شد و ۱۵ نفر از خلبانان تیزپرواز ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز انتخاب شدند. بعد از توجیهات لازم توسط دوران، همگی به پرواز درآمدند و با هدایت او مواضع دشمن به سختی بمباران شد. این عملیات هوایی اهمیت ویژه‌ای در تاریخ جنگ داشت چرا که راه را برای فتح خرمشهر هموار کرد.

اگر هواپیمایم را زدند ترکش نمی‌کنم

در طول پرواز صحبت نمی‌کرد. همواره می‌گفت: اگر از مسیر منحرف شدم یا حالت نامتعادلی داشتم، با من صحبت کنید، خودتان هم مواظب اطراف باشید. همچنین بسیاری از دوستانش از زبان او شنیده بودند که اگر روزی هواپیمای من هدف قرار گیرد، هرگز آن را ترک نمی‌کنم و با آن به قلب دشمن حمله‌ور می‌شوم.

رکورد جهانی عباس

او به عنوان لیدر دسته‌ای دو فروند F14 برای مقابله با تجاوز هوایی ۹ فروند هواپیمای دشمن از زمین بلند شد. دقایقی بعد در حالی که کنترل زمینی به آن‌ها هشدار می‌داد که مراقب باشند تا هدف اصابت قرار نگیرند، در آسمان خوزستان به سوی جنگنده‌های مهاجم حمله ور شد و با سرنگون کردن دو فروند میگ ۲۳ عراقی بقیه را مجبور به فرار کرد. این نبرد درخشان هوایی در جدول آمارها و رکورد درگیری‌های هوایی جهان با نام A_DoWran بسیار پرآوازه و برای هر ایرانی غرورآفرین است.

وسط عملیات هواپیما عوض می‌کرد

عملیات در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۷ شروع شد. در همان ساعات ابتدایی نبرد، در یک عملیات متهورانه، عباس دو ناوچه نیروی دریایی عراق را در حوالی اسکله «الامیه» و «البکر» سرنگون کرد. تا پایان عملیات، دوران و همرزمانش مرتب هواپیما عوض می‌کردند. طوری که بعد از فرود، دوران از هواپیما پیاده می‌شد و به هواپیمای دیگری که مسلح بود سوار می‌شد و به نبرد ادامه می‌داد. در این عملیات به او که در حال پرواز بود اطلاع دادند باید عملیات نیمه تمام رها شود، عباس قبول نکرد و با رشادت تمام دو اسکله دشمن را نابود کرد و ضربه‌ای جانانه به نیروی دریایی عراق وارد کرد.

پدرم فراتر از یک خلبان بود

گفت‌وگو با «امیررضا دوران» که پدرش را با خاطرات مادر و اطرافیانش می‌شناسد

مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

وقتی پدرش شهید می‌شود، امیررضا هشت ماهه بوده است. او هیچ خاطره‌ای از پدر ندارد و در این سال‌ها با خاطرات مادرش، فامیل، آشنایان، همرزم‌ها و دوست‌های پدرش، او را شناخته است. به سراغ او رفتیم تا برای ما از پدری بگوید که نامش در تاریخ ایران جاودانه شده است.

چندین بار با آخرین نفری که همراه پدرم بوده، صحبت کردم

ستوان یکم «منصور کاظمیان» آخرین نفری بوده که قبل از شهادت شهید «دوران» در کنار او بوده است. از «امیررضا» می‌پرسم که آیا در این سال‌ها با او صحبتی داشته تا خاطرات لحظات آخر زندگی پدرش را بشنود که می‌گوید: «بله، با ایشان چندین بار صحبت کردم. نکته‌ای که آقای «کاظمیان» خیلی روی آن تاکید داشتند، این بود که پدرم به ایشان و البته به همه کمک خلبان‌های‌شان که با ایشان پرواز می‌کردند، همیشه می‌گفتند که من دوست ندارم اسیر بشوم. بنابراین اگر اتفاقی برای هواپیمای‌مان افتاد بدون این که بخواهید به فکر من باشید، سریع هواپیما را ترک کنید و جان خودتان را نجات دهید. در آخرین پرواز هم دوباره این موضوع را به جناب کاظمیان تاکید می‌کنند».

عکس خودم با پدرم را خیلی دوست دارم

از پسر شهید دوران می‌پرسم که آیا عکسی از پدرش هست که علاقه بیشتری به آن داشته باشد که می‌گوید: «بله، یک عکس با لباس خلبانی هست که در حیاط خانه‌مان در کنار یک درخت انگور گرفته شده و من در بغل پدرم هستم. دقیقا همان را قاب کردم و در اتاق محل کارم هم نصب شده و همیشه جلوی چشمم است».

هروقت دلتنگ پدر می‌شوم به گلزار شهدا می‌روم

او در این سال‌ها، بارها دلتنگ پدر شده و دوست داشته که برای چند لحظه خودش را در آغوش او بیندازد. از «امیررضا» می‌پرسم که در این مواقع چه کار می‌کند که می‌گوید: «می‌روم گلزار شهدا و مقبره ایشان را زیارت می‌کنم و همان جا می‌نشینم و با پدرم درد دل می‌کنم و بعدش یک احساس سبکی عجیبی به من دست می‌دهد».

پدرم قهرمان ملی شد چون از من گذشت

«امیررضا» یک پسر دارد به نام «فرید عباس». از او می‌پرسم که حالا شما خودتان یک پدر هستید، به‌نظرتان ترک فرزند به عشق وطن و برای دفاع از کشور چقدر سخت است که می‌گوید: «این کار بسیار ارزشمند است و شاید یکی از دلایلی که مقام معظم رهبری به پدرم لقب قهرمان ملی دادند، همین بوده که توانسته از فرزند ۸ ماهه‌اش برای اعتلای وطن بگذرد. شاید این دل کندن سخت باشد اما آدم برای وطنش و برای مردم کشورش قطعا این کار را انجام می‌دهد».

پدرم هم شجاع بود هم عاشق مردم

از او درباره ویژگی‌های شخصیتی پدرش می‌پرسم که از اطرافیان شنیده است. «امیررضا» می‌گوید: «بارزترین و اصلی‌ترین ویژگی شخصیتی که من از اطرافیانم که بیشتر با پدرم رفت‌وآمد داشتند شنیدم، شجاعت ایشان بوده است. وطن‌پرستی، جوانمردی، عشق به مردم کشورش و نترس بودن، خصیصه‌هایی است که از آن‌ها در توصیف پدرم نام می‌برند. پدرم بیشتر از این که حرف بزند مرد عمل بوده و حتی دو سال قبل از شهادت از ایشان می‌خواهند که خلبانی را کنار بگذارد و در ستاد فرماندهی باشد که او قبول نمی‌کند. همرزمان و دوستان پدرم می‌گویند که او چیزی فراتر از یک خلبان بوده و هیچ‌گاه آدمی نبود که بخواهد کینه‌ای به دل بگیرد یا از کسی بدش بیاید. با همه خوب و روراست بود. یکی از خلبانان هم می‌گفت تصورش سخت است، حساب کنید شما به پروازی می‌روید که ۹۵ درصد آن احتمال خطر دارد و فقط ۵ درصد ممکن است که سالم برگردید. با این حال عباس دورانی که دو سال از ازدواجش گذشته و حاصل آن یک فرزند هشت ماهه بود، با روحیه‌ای بالا و تحسین برانگیز تصمیم گرفته بود که آخرین پروازش را انجام دهد».

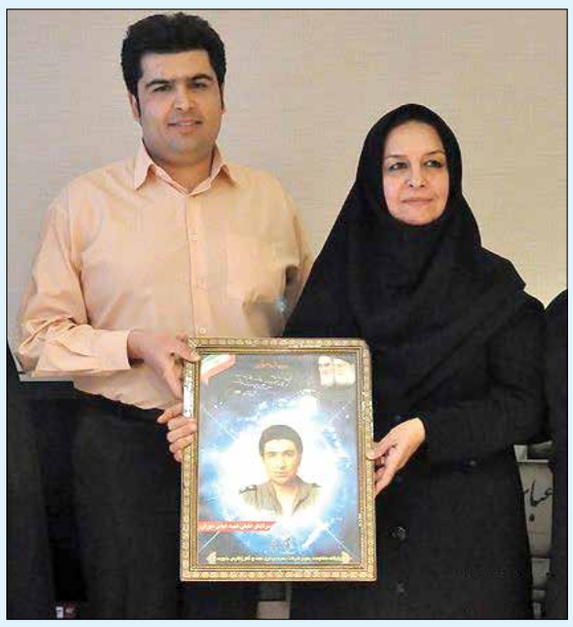

وطن‌پرستی باعث شد تا پدرم در ذهن‌ها ماندگار شود

«شهید عباس دوران خودش را فدای مردم کرد و از جانش به عشق وطن گذشت. همین باعث شده که عموم مردم جامعه در جاهای مختلف کشور، با تیپ‌ها و شخصیت‌های مختلف به ایشان ابراز علاقه کنند». پسر شهید دوران با این مقدمه می‌گوید: «کار خاصی که شهید دوران در آخرین پرواز خود انجام داده است، همیشه در ذهن مردم ماندگار خواهد بود. حتی به قول نظامی‌ها و مسئولان کشور با این اتفاق برنامه جنگ تغییر کرده است. همچنین بحث وطن‌پرستی و تعداد پروازهای زیاد، دلیل دیگر محبوبیت شهید دوران است. برای من بارها پیش آمده که خیلی شهرهای مختلف برای ماموریت یا سفر رفتم، بدون این که من بگویم که فرزند ایشان هستم، زمانی که متوجه فامیلم می‌شدند از من می‌پرسیدند که شما پسر شهید عباس دوران هستید؟ وقتی می‌گفتم بله، خیلی ابراز ارادت می‌کردند و همین جاها بود که من به این که فرزند چنین پدری هستم، افتخار می‌کردم و متوجه می‌شدم که مردم عزیز ما، قدردان زحمات و رشادت‌های شهدا هستند».

دوست داشتم خلبان شوم اما...

از او می‌پرسم که آیا دوست نداشته که خلبان شود و راه پدر را ادامه بدهد که می‌گوید: «من هم مثل پدرم به خلبانی علاقه زیادی داشتم و حتی خیلی کارها را انجام دادم تا خلبان شوم اما به درخواست مادرم، از این کار صرف نظر کردم».

زخم کهنه‌مان با بازگشت پیکر پدرم دوباره تازه شد

پیکر شهید دوران بعد از ۲۰ سال و در تیرماه سال ۸۱ در زمان تبادل پیکر شهدای تفحص شده ایران و عراق به وطن باز می‌گردد. «امیررضا» درباره حس و حال آن روزهایش می‌گوید: «همان‌طور که می‌دانید پدرم با هواپیما به هتل محل برگزاری اجلاس غیرمتعهدها در بغداد کوبید بنابراین نمی‌شود بگوییم که پیکر ایشان برگشت بلکه بقایای جسد بود که برگردانده شد. آن روز انگار زخم کهنه‌مان دوباره تازه شد و همه چیز برای مادرم دوباره مرور شد».

پدرم یک نقش محوری در خانواده و فامیل داشت

پسر شهید دوران در پایان می‌گوید: «پدرم با توجه به این که ۶ برادر داشت و یک خواهر، اما برای همه خانواده به خصوص عموها و عمه‌ام که خودشان بارها به من گفتند، یک الگوی تمام‌عیار بوده است. جالب است با این که پدر من، فرزند بزرگ خانواده نبوده اما هر کسی از خانواده حتی دیگر اعضای فامیل و آشنایان مشکلی داشته، می‌توانسته روی کمک ایشان حساب باز کند. به عبارت دیگر، یک نقش محوری در خانواده و فامیل داشته و کمک حال همه بوده است».